



## تفکیک قوا

مقاله متن      مقاله مشخصات      تصاویر مقاله



جستجو در این مقاله

### معرف

اصلی در حقوق عمومی که بر اساس آن برای جلوگیری از استبداد، حکومت به چند قوه جدا از هم سپرده می‌شود.

### متن

تفکیک قوا، اصلی در حقوق عمومی که بر اساس آن برای جلوگیری از استبداد، حکومت به چند قوه جدا از هم سپرده می‌شود. این اصل ابتدا در غرب مطرح شد و بر نظام‌های سیاسی تأثیر اساسی گذاشت، سپس در پی آشنایی دولتمردان و نخبگان کشورهای اسلامی با آن، این نظریه در این کشورها نیز مطرح شد که به مباحثات نظری و اقداماتی در جهت تغییر ساختار حکومتها انجامید. تفکیک قوا در غرب، تفکیک قوا در اندیشه‌های افلاطون و ارسطو مطرح شده است. افلاطون در کتاب قوانین (ص ۲۰۵۰-۲۰۷۰)، گروه‌های جداگانه‌ای را برای وضع قانون و پاسداری از آن، امور لشکری و اداره شهر (انجمن شهر) و دادرسی معین کرده اما تفکیک این امور در نظر او صورتی مقدماتی داشته است؛ مثلاً، دادرسان را متصدیان امور دولتی از میان خودشان انتخاب می‌کنند که در هم آمیختن قوه مجریه و قضائیه است یا پاسداران قانون — که وضع قانون و نظارت بر اجرای آن را بر عهده دارند — می‌توانند دادرسان را محاکمه کنند. ارسطو در کتاب سیاست (ص ۱۸۷-۲۰۱) بیان کرده است که، هر حکومت دارای سه قدرت است: قدرت اول از آن هیئتی است که کارش بحث و مشورت در باره مصالح عام است، دومین قدرت به فرمانروایان و حدود صلاحیت و شیوه انتخاب آنها مربوط می‌شود و سومین قدرت کارهای دادرسی را در بر می‌گیرد. این توضیح ارسطو در باره قوای سه‌گانه تقریباً همان است که در قرن هجدهم نیز مطرح شد، اما قوای سه‌گانه ارسطویی با نظریه جدید تفکیک قوا تفاوت بسیاری دارد. طبق نظر او قوه مقننه یا مشورتی از اقتدار اجرایی و گاهی قضایی برخوردار است و قوه فرمانروایی (مجریه) می‌تواند

قانون وضع کند و نهایتاً بین کارکرد این قوا نوعی تداخل دیده می‌شود. به نظر ارسطو (ص ۱۸۷) اختلاف در تنظیم این قدرتهاست که مایه اختلاف در سازمان حکومتها می‌شود و اگر این سه قدرت بدرستی سامان یابند کار حکومت مسیر درست خود را طی می‌کند. در قرون وسطا در اروپا مفهوم تفکیک قوا تحت عنوان نظریه «دو شمشیر» وجود داشت. بر اساس این نظریه، قدرت بین دولت و کلیسا تقسیم می‌گردید و از استبداد مطلق هر یک از آنها جلوگیری می‌شد و هیچ نظر قاطعی در باره برتری یکی از این دو وجود نداشت. طرفداران قدرت دولت مدعی بودند که قدرت خداوند به پادشاه واگذار شده است و صاحبان کلیسا قدرت پادشاه را انکار و از قدرت مطلق کلیسا دفاع می‌کردند ( فرهنگ فشرده علوم سیاسی آکسفورد (، ذیل "separation of powers"؛ عالم، ج ۱، ص ۲۳۷، ۲۵۴ به بعد). در سده یازدهم و دوازدهم/ هفدهم و هجدهم، فیلسوفان سیاسی اروپا، بویژه جان لاک و منتسکیو، صورت جدید این نظریه را در واکنش به ادعاهای جدید حق خداوند و حاکمیت مطلق شاهان فراهم کردند (آشوری، ص ۱۰۰)؛ فرهنگ فشرده علوم سیاسی آکسفورد (، همانجا؛ قاضی، ۱۳۶۸ ش، ج ۱، ص ۳۲۵-۳۴۳). هدف آنان مبارزه با تمرکز قدرت و خودکامگی فسادانگیز بود. جان لاک در سده هفدهم باتوجه به نظام سیاسی انگلستان، قوه مجریه و مقننه و ائتلافی را از هم متمایز ساخت اما این قوا را جدا از هم تصور نمی‌کرد ( فرهنگ فشرده علوم سیاسی آکسفورد (، همانجا). او معتقد بود که قوه مقننه قدرت فائده است، اما نظام به قوای مجریه و ائتلافی نیز نیاز دارد (جونز، ۱۳۶۲ ش الف، ص ۲۵۳). قوه مقننه مشخص می‌کند که نیروی دولت چگونه باید به کار گرفته شود، اما چون ممکن است قوانین را در زمان کوتاهی وضع کند، به فعالیت دائمی آن نیازی نیست. در عوض برای ضمانت اجرای قوانین و تحقق دائمی تصمیمات قوه مقننه، قوه مجریه لازم است (لاک، قرارداد دوم، فصل ۱۲، ش ۱۴۴-۱۴۵، فصل ۱۳، ش ۱۵۱-۱۵۲؛ نیز رجوع کنید به جونز، ۱۳۶۲ ش الف، ص ۲۵۴). وظیفه قوه ائتلافی نیز منحصر به امور خارجی، مانند اعلام جنگ و صلح و انعقاد قراردادهای بین‌المللی، است هر چند در عمل از قوه مجریه جدا نیست. او قوه قضائیه را بعمد در فهرست قوا وارد نکرده، زیرا وظیفه قضا را خارج از عملکرد سیاسی و حکومتی و کار دولت قرار داده است (لاک، فصل ۱۲، ش ۱۴۶-۱۴۸؛ نیز رجوع کنید به جونز، ۱۳۶۲ ش الف، ص ۲۵۳؛ قاضی، ۱۳۸۱ ش، ص ۱۶۴). منتسکیو در سده هجدهم، نظریه تفکیک کامل قوای مقننه و مجریه و قضائیه را مطرح کرد. وی معتقد بود در هر کشوری که همه قوا زیر نظر یک تن باشد، آزادی تحقق نمی‌یابد (اسکروتون، ذیل "separation of powers")؛ ازینرو، بهترین راه حفظ حکومت و جلوگیری از حاکمیت یک فرد یا یک گروه، آن است که در نظام سیاسی میان قوای حکومت موازنه برقرار شود تا هر قوه بتواند بر قوای دیگر نظارت کند (منتسکیو، کتاب پنجم، فصل ۱۰؛ نیز رجوع کنید به جونز، ۱۳۶۲ ش ب، ص ۳۲۶). بنابراین، باید در هر حکومت سه قوه وجود داشته باشد: مقننه و مجریه و قضائیه. اگر قوای مقننه و مجریه در هم ادغام شوند و در اختیار یک شخص یا یک گروه قرار گیرند، و نیز اگر قوه قضائیه از قوای مقننه و مجریه جدا نباشد، آزادی ناممکن می‌گردد. چنانچه قوه قضائیه به قوه مقننه بپیوندد، زندگی و آزادی در معرض نظارت خودسرانه قرار خواهد گرفت، زیرا در این وضع، قاضی قانونگذار هم هست. اگر قوه قضائیه به قوه مجریه ملحق شود، ممکن است قاضی به عنوان مجری حکم، شدت عمل نشان دهد و به حق افراد تجاوز کند. همچنین نباید هر سه قوه در اختیار یک فرد یا یک هیئت قرار بگیرد (منتسکیو، کتاب یازدهم، فصل ۶-۷؛ نیز رجوع کنید به جونز، همانجا). اصل تفکیک قوا، تحت تأثیر نظریه منتسکیو، نخستین بار در ۱۷۸۷/۱۲۰۱ در قانون اساسی ایالات متحده آمریکا وارد شد و طبق آن، قوه مجریه به رئیس‌جمهور و قوه مقننه به مجلس نمایندگان (کنگره) واگذار گردید. پس از انقلاب فرانسه (۱۷۸۹/۱۲۰۳)، و به پیروی

از قانون اساسی امریکا، اصل تفکیک قوا در قانون اساسی فرانسه به رسمیت شناخته شد و از آنجا به دیگر کشورهای که از الگوی قانونی این کشور پیروی می‌کردند، راه یافت (آشوری، همانجا). در مورد شیوة تفکیک قوا دو نظر عمده وجود دارد: گروهی با اعتقاد به تفکیک مطلق قوا بر این باورند که هر یک از قوای سه‌گانه باید دارای وظایف مشخصی باشد و سازمانهای مسئول آنها نباید از حدود وظایف و اختیارات قانونی خود فراتر روند و در کار قوای دیگر مداخله کنند، گروهی دیگر با اعتقاد به تفکیک نسبی قوا چنین استدلال می‌کنند که چون قدرت سیاسی و حاکمیت یکی است، مظاهر گوناگون اعمال این قدرت باید با هم تعامل داشته باشند تا کارها سامان یابد. تعیین حد دقیق و روشن میان اعمال اجرایی صرف و اعمال تقنینی صرف، امکان ندارد و چون هر سه قوه از واقعیتی یگانه (اعمال حاکمیت ملی) حکایت دارند، هر یک از ارکان سه‌گانه جز در مسیر تکمیل وظایف دیگری نمی‌تواند گام بر دارد. مصلحت نیز ایجاب نمی‌کند که رشته‌های ظریف ارتباط طبیعی بین نهادهای مربوط قطع شود. بر پایه این استدلال، گونه‌ای از همکاری قوا یا به تعبیری تفکیک نسبی قوا شکل می‌گیرد. ثمره اندیشه تفکیک مطلق قوا، رژیم ریاستی است که در آن مردم، رئیس‌جمهور را به عنوان رئیس قوه مجریه و نمایندگانی را به عنوان اعضای قوه مقننه، در انتخابات جداگانه و برای مدت مشخص بر می‌گزینند و هیچکدام از دو قوه نمی‌تواند دوره کارکرد دیگری را که بر مبنای قانون اساسی از یک سو و اراده مردم از سوی دیگر پایه‌گذاری شده است از راه انحلال یا سقوط کوتاه کند. در برابر، نظریه تفکیک نسبی قوا به رژیم پارلمانی یا همکاری قوا می‌انجامد. با توجه به اینکه حاکمیت از سوی مردم و از راه انتخابات به نمایندگان پارلمان (مجلس) سپرده می‌شود و از طریق پارلمان به دستگاهها و اشخاص کارگزار و سایر قوا منتقل می‌گردد، دستگاههای قوا به یکدیگر وابسته‌اند و در عین تمایز و تفکیک باید پاسخگو و مسئول دستگاهی باشند که از آن ناشی شده‌اند (قاضی، ۱۳۸۱ ش، ص ۱۷۳-۱۷۶). برخی متفکران در واکنش به انتقاد ناممکن بودن تفکیک مطلق قوا، از وجود «قوة مؤسس» به عنوان قوه نهادساز و قانون‌آفرین که ماهیتاً با سه قوه دیگر تفاوت دارد، دفاع کرده‌اند. مجلس مؤسسان یا شوراهایی نظیر آن، که قوا را متعادل می‌کنند، از این نوع‌اند. برخی دیگر، نظیر بن‌زامن کنستان، از «قوة تعدیل‌کننده» سخن گفته‌اند. این قوه، بی‌طرف و برتر از دیگر قواست و با رفع اختلاف قوای سه‌گانه در حدود اختیاراتی که قانون اساسی بدان بخشیده است، مملکت را از بحران سیاسی نجات می‌بخشد. غالباً رئیس مملکت، بویژه پادشاه یا رئیس‌جمهور، مظهر این قوه به شمار می‌آیند (همو، ۱۳۶۸ ش، ج ۱، ص ۳۴۴). منابع: داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، تهران ۱۳۶۶ ش؛ ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران ۱۳۵۸ ش؛ افلاطون، دوره آثار افلاطون، ج ۴، ترجمه محمدحسن لطفی؛ قوانین، تهران ۱۳۸۰ ش؛ ویلیام تامس جونز، ماکیاول، بدن، هابز، لاک، در خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، قسمت ۱، ترجمه علی رامین، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش الف؛ همو، مونتسکیو روسو، برک، بنتام، در خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، قسمت ۲، ترجمه علی رامین، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش ب؛ ابوالفضل قاضی، بایسته‌های حقوق اساسی، تهران ۱۳۸۱ ش؛ همو، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران ۱۳۶۸ ش؛ شارل لوئی دو سکوندا منتسکیو، روح‌القوانین، ترجمه و نگارش علی‌اکبر مهتدی، تهران ۱۳۷۰ ش؛ The Concise Oxford dictionary of politics, ed. Iain Mc Lean, Oxford ۱۹۹۶; John Locke, Two tracts on government, ed. P. Abrams, Cambridge ۱۹۶۷; Roger Scruton, A dictionary of political thought, London ۱۹۸۲. تفکیک قوا در جهان اسلام. در دیدگاه اسلامی، با توجه به خاستگاه قانون و حق حاکمیت، ایده تفکیک قوا به صورتی که در اندیشه‌های غربی آمده است، مطرح نیست. بنا بر مبانی اسلام، نظریه مبتنی بر اینکه یک حاکم بشری

منبع حاکمیت و صدور قوانین می‌باشد، قطعاً مردود است، ولی مردم نیز، مگر در محدوده تفویض شده از جانب شرع، سرچشمه اصلی قانونگذاری به شمار نمی‌آیند. دو اصل محوری در بینش اسلامی عبارت است از: ۱) حاکمیت (به معنای سلطه بر انسانها) مخصوص خداست و هیچ انسانی، بالذات حق تسلط بر دیگری را ندارد. ۲) خدا منبع قانونگذاری است و هیچکس در این کار شریک او نیست. بنابراین، پذیرش حاکمیت یک فرد یا گروه بر دیگران باید مبتنی بر دلیل باشد؛ همچنانکه مفهوم قانونگذار بشری نیز مفهومی مجازی است و به جعل قوانین اشاره نمی‌کند، بلکه منظور از آن دستیابی به احکام الهی است ( رجوع کنید به مودودی، ص ۷۷-۷۸؛ طباطبائی، ج ۱۰، ص ۸۵؛ مصباح، ج ۱، ص ۱۰۸، ۲۳۲؛ زحیلی، ج ۶، ص ۶۵۱-۶۵۲). در زمان پیامبر، قانونگذاری و اجرا و قضا به عهده آن حضرت بود. در واقع، پیامبر در مقام آورنده دین، احکام الهی را به مردم می‌رساند و چون از جانب خدا سخن می‌گفت، شائبه خطا یا هر گونه دوری از حق در باره آن حضرت وجود نداشت. ایشان در مقام رهبر جامعه مؤمنان، قوه مجریه را نیز در اختیار داشت و وظیفه حل و فصل اختلافات (قوه قضائیه) نیز با او بود (گیب، ص ۴۱-۵۲). اگر چه برخی نویسندگان در نبوی بودن کنش سیاسی پیامبر، به صورت مطلق، مناقشه کرده و آن را کنشی بشری با ویژگیهای آن دانسته‌اند ( رجوع کنید به عماره، ص ۶۹)، ولی عموماً نظر بر آن است که این سه وظیفه در شخص پیامبر، با عنایت به برخورداری وی از علم و عصمت الهی، جمع بوده است. با وفات پیامبر، امت اسلامی در مورد جانشینی وی دچار تفرق شد. شیعیان، به استناد احادیث گوناگون، معتقد شدند که پیامبر جانشین خود را مشخص کرده است تا امت دچار فتنه و آشوب نشوند (زحیلی، ج ۶، ص ۶۷۹). آنگونه که ابن‌خلدون (ج ۱: مقدمه، ص ۲۴۶-۲۵۲) یادآور می‌شود امامت از دید شیعه، رکن دین است و «نصب» (به تعبیر دقیقتر: شناساندن) امام بر پیامبر واجب است، امامی که همچون خود پیامبر از گناه و اشتباه به دور است. خرد شیعی امامت را با پیامبری همسان می‌دانست و شاخصهای آن دو را، جز در موارد خاص مثل وحی، بر هم منطبق می‌یافت، شامل «نصب‌الاهی»، «عصمت» و «رهبری امت» (بلقزیز، ص ۲۱۸). بدیهی است در این نظریه اساساً مسئله تفکیک قوا مطرح نبوده است؛ هر چند با وقوع غیبت امام دوازدهم (۲۶۰) تحقق تجربه همه جانبه نظام امامت شیعی منتفی شد (نیز رجوع کنید به ادامه مقاله). مسلمانان دیگر، که سپس اهل سنت و جماعت خوانده شدند، با طرح نظریه خلافت، یعنی قرار گرفتن یک بشر غیرمعصوم در جای پیامبر (از طریق گزینش مردم یا با رأی اهل حلّ و عقد یا با تغلب و روشهای دیگر) خلیفه را متولی پاسداری از دین و تدبیر امور دنیای مردم برشمردند ( رجوع کنید به مودودی، ص ۷۲۹). در نظریه آنان، خلیفه در مقام جانشین پیامبر بالاترین مقام دولت بود و ریاست هر سه قوه را بر عهده داشت. در عمل نیز در دوران خلفای نخست و اندکی پس از آن، کار بدین منوال پیش رفت (زحیلی، ج ۶، ص ۷۴۰). به نظر می‌رسد از دیدگاه اندیشه سنی میان خلیفه و پیامبر شباهت تام وجود داشت و خلیفه در میان امت همچون رسول خدا در میان مؤمنان و بنابراین اطاعت از وی واجب بود (عبدالرازق، ص ۱۳-۱۴). خلیفه دارای اختیارات کامل و بی‌قید و شرط و قدرت مطلق وی غیر قابل تقسیم یا توزیع بود و هیچ شریک و رقیب مشروعی برای حکومت وی تصور نمی‌شد (همان، ص ۱۵)، ولی این تلقی با پایان یافتن خلافت خلفای نخستین کم‌رنگ شد و در زمان حکومت امویان و عباسیان، به دلیل گسترش قلمرو این حکومتها و تماس با تمدنهای دیگر، برخی از نهادهای اداری در کنار خلیفه پدید آمد. با ایجاد نهادهایی همچون وزارت (تفویض) و امارت (استیلا) و همچنین ظهور سلطنتهای اسلامی، از حوزه نفوذ مادی و معنوی خلیفه تا حدود زیادی کاسته شد (فیرحی، ص ۱۹۱-۱۹۸)، البته در سطح نظری، خلیفه همچنان رئیس قوا تلقی می‌گردید. در هر صورت، با سقوط خلافت عباسی (۶۵۶)، نظریه خلافت و لوازم آن یکسره

منتفی شد و برخی کوششها برای احیای خلافت اسلامی در دوره‌های بعد، راه به جایی نبرد و جوامع اسلامی غالباً با حکومت‌های سلطنتی استبدادی اداره شدند. اصطلاح و مفهوم تفکیک قوا در ادبیات سیاسی جدید اسلامی، در اواسط قرن سیزدهم/ نوزدهم رایج شد. سه حادثه، بیش از هر عامل دیگر، در عطف توجه علما و متفکران جهان اسلام به این موضوع، سهم اساسی داشت: نخست حمله ناپلئون به مصر که علاوه بر فروپاشی نظام حاکم آثار فرهنگی و فکری بسیاری به جای گذاشت و موجب آشنایی مصریان با اندیشه‌های غربی شد، دوم اصلاحات محمدعلی پاشا\* در مصر و سوم تجربه تنظیمات\* در حکومت عثمانی (بلقزیز، ص ۲۵-۲۷). اگرچه اکثر اندیشمندان اصلاح‌گرا به‌طور مستقیم به مفهوم تفکیک قوا اشاره نکرده‌اند، ولی تقریباً همه آنان غیر مستقیم از ضرورت ایجاد نظام پارلمانی و تفکیک قوا و پاسخگویی حاکمان و تدوین قانون اساسی سخن گفته‌اند. نخستین آنان، شیخ‌رفاعه رافع طهطاوی\* (متوفی ۱۲۹۰/ ۱۸۷۳) بود که تأثیر آرای منتسکیو در آرا و اندیشه‌های وی بخوبی نمایان است. وی حکومت را، مرکزی می‌دانست که سه شعاع از آن می‌تابد. این سه شعاع قوای حکومت‌اند و عبارت‌اند از: قوه قانونگذاری، قوه قضائیه و قوه مجریه (ص ۳۴۹). طهطاوی، همچون منتسکیو، قانون اساسی بریتانیا را بدان سبب که هدف آن تحقق آزادی است و ابزار آن برای رسیدن به آزادی، تفکیک قواست، قانون اساسی الگو می‌دانست (به نقل عوض، ج ۲، ص ۱۷۴). عبدالرحمان کواکبی\* (متوفی ۱۳۲۰) نیز تحت‌تأثیر اندیشه‌های آزادی‌خواهانه و با نگاه انتقادی به حکومت‌های خودکامه ممالک اسلامی، در کتاب طبایع‌الاستبداد از موضوعاتی همچون ملت، حکومت، حقوق عمومی، قانون و تفکیک قوا سخن به میان آورده است (بلقزیز، ص ۵۷). به نوشته وی (ص ۴۳۸) حکومت به هر شکل که باشد از دایره استبداد خارج نیست مگر آنکه تحت نظارت شدید باشد، قوه مجریه در برابر قانونگذاران پاسخگو باشد و قانونگذاران نیز در برابر ملت. از نظر خیرالدین پاشا\*، دولتمرد و صدراعظم تونس (متوفی ۱۳۰۷/ ۱۸۹۰)، نیز آزادی و عدالت نیازمند نهادهایی است که دوام وجود آنها را تضمین کند و هر آنچه بر سر ملت‌های اسلامی آمده نتیجه وانهادن حکومت به خواست مطلق حاکم و پیروی وزیران وی از اوست (امین، ص ۱۶۳). حسن‌البنا\*، اندیشمند مصری و بنیانگذار و رهبر جمعیت اخوان‌المسلمین\*، نیز با اشاره به قانون اساسی و نظام نمایندگی آنها را ایده‌هایی اسلامی می‌شمارد، اگر چه در ظاهر چنین به نظر می‌رسد که مسلمانان آنها را از غرب برگرفته‌اند (ص ۶۹). وی (ص ۲۱۳-۲۱۶) معتقد است که ما در زندگی معاصر خویش، نظام نمایندگی را از غرب گرفته‌ایم ولی پایه‌های این نظام با پایه‌هایی که اسلام برای حکومت بر گذاشته است، منافاتی ندارد. به نظر حسن‌البنا (ص ۱۳۶) اگر کسی در اصول حکومت مبتنی بر قانون اساسی بنگرد، که به طور خلاصه به پاسداری از انواع آزادی‌های شخصی و شورا و بر آمدن قدرت و حاکمیت از مردم و مسئولیت حاکمان در برابر مردم و حد و مرزهای هر کدام از قوای سه گانه [تفکیک قوا] اشاره دارد، در خواهد یافت که این اصول با اصول و پایه‌های حکومتی اسلام انطباق کامل دارد. بنابراین، نظام حکومتی مبتنی بر قانون اساسی، که لازمه آن تفکیک قواست، نزدیکترین شکل حکومت به اسلام است. اگر چه وی این نظر را در مورد قانون اساسی مصر ندارد و آن را نیازمند اصلاحاتی می‌شمارد. راشد غنّوشی نیز اگر چه با فلسفه غرب و اندیشه نهفته در پس دموکراسی مخالف است، این نوع حکومت را تأیید می‌کند از آن جهت که بهترین ابزار را برای حکومت در اختیار شهروندان قرار می‌دهد تا به وسیله آن ابزار بتوانند از آزادی‌های اساسی از جمله آزادی سیاسی بهره‌مند شوند (رجوع کنید به ص ۷۵). از دید وی (ص ۷۷) نظام دموکراتیک به معنای پذیرش حاکمیت ملت است. در این نظام، ملت منبع قدرت است، تفکیک قوا پذیرفته شده و حق حکومت با اکثریت است و در عین حال اقلیت برای دستیابی به قدرت از راه‌های قانونی حق مبارزه

دارد. در برابر این آراء، اندیشمندانی نیز هستند که مفهوم تفکیک قوا را که از لوازم نظام دموکراتیک است، نپذیرفته‌اند. این عدم قبول در میان اکثر این اندیشمندان با یک اصطلاح همراه شده است؛ یعنی، اصطلاح حاکمیت. حاکمیت پدیده‌ای است که اندیشه جدید اسلامی همراه با آن به راه اختلاف ریشه‌ای با منطق اصلاح‌گرایان مسلمان و روش مبتنی بر قانون اساسی رفت و از آن نوع اصلاح‌گرایی که می‌کوشید میان نظام دولت ملی و اندیشه‌های اسلام، پیوند برقرار کند، گسست (اوملیل، ص ۱۶۷-۱۶۹). مودودی \* بنیانگذار آموزه حاکمیت به معنای اسلامی آن است. از دید وی (ص ۷۷) مشروعیت دولت اسلامی بر پایه مفهوم حاکمیت خداوند قرار دارد و حکومت و قانونگذاری مختص اوست، نه هیچ فرد یا خانواده یا طبقه دیگر. نظام حاکمیت آنگونه که مودودی آن را می‌پذیرد به ناچار به ایجاد یک طبقه سیاسی - دینی (تئوکراتیک) می‌انجامد که به دلیل نمایندگی خداوند، از قدرت وسیع و مطلق برخوردار است. به نظر او (ص ۴۹) حاکم اسلامی یا امام، جانشین خداوند است و حوزه حکومت وی نیز بسیار وسیع و به گستردگی شریعت اسلامی است. می‌توان گفت مودودی احیای نظریه خلافت را در نظر داشته است. سیدقطب \* نیز با تلقی خاص خویش از حاکمیت، از اندیشه‌های متفکران مسلمان پیش از خود و سیر تحول آنان در جهت تحکیم قانون اساسی و نظام نمایندگی و ایجاد نظام سیاسی بر پایه شورا فاصله گرفت. وی میان سیاست و دین انطباق کامل برقرار می‌کند و قائل به دولتی دینی است که مشروعیت خود را نه از جامعه بلکه تنها از دین می‌گیرد (بلقزیز، ص ۲۰۸-۲۰۹). سیدقطب (ص ۱۱) این نظریه را که ملت منبع قدرت است و از آزادی و حق انتخاب سخن می‌گوید، خرافه می‌خواند. فرجام این رأی، مخالفت با دموکراسی و همه مقتضیات آن از جمله تفکیک قواست که به ایده حاکم برتر الهی یا نظریه خلافت باز می‌گردد. به هر تقدیر، با وجود تمام واکنشها، مقوله تفکیک قوا در قوانین بسیاری از دولتهای اسلامی راه یافت. در اینجا مراد از دولتهای اسلامی، به گفته برهان غلیون (ص ۸۴ - ۸۵)، دولتهایی است که در آنها گروه مسلمانان در اکثریت هستند و حکومت را به دست دارند نه دولتهایی که قدرت در آنها الهی است یا به قوانین الهی عمل می‌کند یا بر الگوی حکومتی مورد نظر اسلام‌گرایان منطبق است. اصلهای ۶۵ و ۷۳ و ۸۶ قانون اساسی مصر تأکید می‌کنند که سه قوه قضائیه و مجریه و مقننه مستقل از هم وجود دارند و اصل ۶۵ بصراحت بر استقلال قوه قضائیه تأکید کرده و اصل ۸۶ به نظارت مجلس بر کار قوه مجریه اشاره دارد. قانون اساسی جمهوری یمن در اصلهای ۴۰ و ۱۰۲ و ۱۲۰ به وجود سه قوه مستقل از هم تصریح نموده و بیان کرده که شورای وزیران به صورت فردی یا گروهی در برابر مجلس پاسخگو هستند. اصل ۶۲ نیز بیان می‌کند که اعضای مجلس قانونگذاری نمی‌توانند هم‌زمان عضو قوای مجریه یا قضائیه باشند. قانون اساسی پاکستان در اصلهای ۸۳ و ۱۴۴ و ۱۷۵ این سه قوه را از هم تفکیک کرده است. در اصل ۸۳ به وجود رئیس قوه مجریه به ریاست رئیس‌جمهور اشاره شده که نخست‌وزیر و هیئت‌وزیران در برابر وی پاسخگو هستند. اصل ۱۴۴ نیز با تفکیک قوه مقننه به دو مجلس ایالتی و مجلس شورا یا پارلمان، حق وضع قوانین را در سراسر کشور از آن پارلمان می‌داند و به مجالس ایالتی حق وضع قوانین در چارچوب ایالتها را می‌دهد. همچنین اصل ۱۷۵ به دیوان عالی پاکستان به عنوان نماد قوه قضائیه اشاره می‌کند. بدین ترتیب، قانون اساسی پاکستان به نوعی تفکیک قوا قائل است، هر چند که اختیارات رئیس‌جمهور باعث خدشه‌دار شدن تفکیک قواست. وی بر اساس اصل ۱۷۵ رئیس دیوان عالی کشور را انتخاب و قضات دیوان را نیز پس از مشورت با وی نصب می‌کند و بر اساس اصل ۲۰۰ حق انتقال قضات را در برخی موارد دارد. در اصلهای ۷ و ۸ و ۹ قانون اساسی ترکیه، قوه مقننه و قوه مجریه و قوه قضائیه سه قوه جدا از هم ذکر شده است و در اصل ۷۸ بر نظارت مجلس بر قوه مجریه، تأکید شده است. به موجب اصل ۱۳۸ این

قانون، استقلال قوه قضائیه و قضاوت آن به رسمیت شناخته شده است. در الجزایر نیز طبق اصل ۱۳۸، قوه قضائیه قوه‌ای مستقل به شمار آمده و در اصل‌های ۱۴۷ و ۱۴۸ قانون اساسی نیز بر استقلال قاضی تأکید گردیده است. همچنین اصل ۹۸ پارلمان را دارای استقلال در قانونگذاری و رد یا پذیرش قوانین می‌شمارد و به موجب اصل ۹۹ به پارلمان حق نظارت بر عملکرد قوه مجریه را می‌دهد ولی رئیس‌جمهور به موجب برخی اصول قانون اساسی از حقوق فراتری همچون انحلال مجلس (اصل ۸۲) و قانونگذاری در مواقع اضطراری (اصل ۹۳) و برگزاری همه‌پرسی (اصل ۷۸) و نصب یک سوم از اعضای مجلس امت (اصل ۱۰۱) و نیز حق نصب قضات برخوردار است که این امر، مسئله تفکیک قوا را مبهم نموده است. در اصل‌های ۲ و ۴ و ۲۴ قانون اساسی اندونزی، به قوه مقننه و قوه مجریه و قوه قضائیه با کارکردهای متفاوت اشاره شده و اصل ۲۴ به استقلال کامل قوه قضائیه تصریح کرده است. البته به موجب اصل ۲۲ این قانون رئیس‌جمهور در برخی موارد حق قانونگذاری را دارد که این مسئله تفکیک میان دو قوه مقننه و مجریه را خدشه‌دار کرده است. قانون اساسی مصوب ۱۳۷۰ ش/ ۱۹۹۱ تونس نیز در اصل‌های ۱۸ و ۳۷ و ۶۴ به وجود سه قوه مقننه و مجریه و قضائیه هر کدام با کارکردهای خاص خویش اشاره می‌کند. اصل ۲۸ این قانون نیز قوه مجریه را در برابر مجلس پاسخگو می‌داند و اصل ۶۵ استقلال قوه قضائیه را به رسمیت می‌شناسد. قانون اساسی کویت یکی از معدود قوانین اساسی در میان کشورهای اسلامی است که واژه توازن یا تفکیک قوا در آن به کار رفته است. این قانون در اصل‌های ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ به وجود سه قوه جدا از هم اشاره می‌کند. اصل ۷۹ به مجلس به عنوان تنها منبع قانونگذاری اشاره دارد و بر اساس اصل ۱۶۳ استقلال قوه قضائیه به رسمیت شناخته شده است. با این حال، امیر کویت بر طبق اصول قانون اساسی از اختیارات فراوانی برخوردار است که با روح تفکیک قوا متعارض می‌نماید. در پادشاهی مغرب نیز اگر چه اصل‌های ۳۶ و ۵۹ و ۸۲ قانون اساسی سه قوه مقننه و مجریه و قضائیه را از هم جدا نموده و دارای کارکردهای متفاوت می‌داند و برخی از اصول این قانون بر استقلال این قوا و بویژه قوه قضائیه (اصل ۸۲) تأکید دارد، به دلیل اختیارات گسترده شاه این استقلال ظاهری است. به طوری که در مورد قوه قضائیه که مستقلترین قوه این دولت است شاه بر طبق اصل‌های ۸۳ و ۸۶ دارای اختیارات وسیع، از جمله نصب قضات و ریاست شورای عالی قضائی است. همچنین قانون اساسی عمان اگر چه در اصل‌های ۴۳ و ۵۸ و ۵۹ به وجود سه قوه مجریه و مقننه و قضائیه به عنوان قوایی با کارکرد و وظایف متفاوت اذعان دارد و اصل‌های ۶۰ و ۶۱ نیز استقلال قضا و قضات را به رسمیت شناخته است، ولی اختیارات وسیع سلطان این تفکیک قوا را خدشه‌دار می‌کند، از جمله اختیارات وی می‌توان به حق نصب قضات و وزرا (اصل ۴۲) و نیز مسئولیت وزیران در برابر وی اشاره کرد. قانون اساسی عربستان سعودی نیز در اصل ۴۴ وجود سه قوه مجریه و مقننه و قضائیه را هر کدام با وظایف و اختیارات متفاوت بیان می‌کند و در اصل ۴۶ بصراحت از استقلال قوه قضائیه سخن می‌گوید ولی بر طبق اختیارات بسیار گسترده «ملک»، که اصل‌های مختلف (از جمله اصل ۵۰) به آن اشاره دارد، این تفکیک چندان معنایی نمی‌یابد و پادشاه حتی بر کار قوه قضائیه به عنوان مستقلترین قوه نظارت دارد. اگر چه اغلب کشورهای مسلمان در قوانین اساسی خویش، به نوعی، تفکیک قوا را بیان کرده‌اند ولی اقتدار و گستره اختیارات رؤسای دولت در این کشورها، تا حد زیادی این اصل را خدشه‌دار کرده است (برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به کامروا، ص ۸۱ - ۱۱۲). در ایران نیز از اواخر قرن سیزدهم اصلاح‌گران تحت تأثیر آموزه تفکیک قوا و حاکمیت مردم و لزوم قانون اساسی قرار گرفتند. بررسی نظریات سیاسی بسیاری از روشنفکران نامدار ایران در آستانه مشروطیت، همچون آخوندزاده و طالب‌اف، نشان می‌دهد که مفهوم تفکیک قوا در افکار بسیاری از آنها صورت‌بندی

کاملی نداشته است ( رجوع کنید به قُلُفَى، ص ۵۱-۵۲). میرزاملکم با تهیه نخستین طرح غیررسمی قانون اساسی در ایران (۱۲۷۶) به ذکر ویژگیهای «سلطنت معتدله» پرداخت و تفکیک قوای مجریه و قانونگذاری را به صورت «مجلس وزرا» و «مجلس تنظیمات» مطرح کرد، البته در نظام پیشنهادی او شاه سلطه گسترده‌ای بر هر دو قوه داشت و عدلیه نیز به صورت دیوان و وزارتخانه‌ای در درون دستگاه اجرایی قرار می‌گرفت. در نتیجه، تفکیک قوا در آن به صورت بسیار ناقصی اعمال شده بود ( رجوع کنید به ملکم، قسمت ۱، ص ۱۵-۵۰). از سیاستمداران دوره قاجار، مستشارالدوله، در ۱۲۸۸، قوت و تنظیم دولت را منوط به تفریق دو اختیار وضع قانون و اجرای قانون از هم می‌داند. در دوره صدارت میرزا حسین‌خان سپهسالار از سوی او و با کمک مشیرالدوله طرحی برای قانون اساسی تهیه شد که در آن مجلسهایی مستقل برای وضع و اجرای قانون پیش‌بینی شده بود که اگر چه از نظر حقوق اساسی طرح کاملی نیست اما برخی اصول مانند تفکیک قوا در آن یافت می‌شود (آدمیت، ص ۱۹۸-۲۰۰). این مباحث مقدمه تأسیس مشروطیت در ایران شد. از سوی دیگر، علما و فقهای شیعه در پی آشنایی با مفاهیم مذکور به بررسی مبانی دینی آنها پرداختند. گفتنی است بنا بر دیدگاه کلامی و فقهی شیعه، امر قضا اساساً بر عهده مجتهدان و متفقان مأذون از جانب مجتهدان است و قوه قضائیه غیرمبتنی بر این اصل، مشروعیت ندارد. قانونگذاری نیز، در مفهوم غربی آن، حجیت ندارد مگر در محدوده‌ای که شارع معین کرده است. به تعبیر دیگر، خاستگاه قانون در نظر علما با خاستگاه نظری آن در غرب تفاوت ماهوی دارد. در چنین زمینه‌ای، طرح مسئله تفکیک قوا به عنوان یکی از لوازم دولت جدید، با واکنشهای سلبی و ایجابی همراه شد. محمدحسین نائینی، فقیه نامور ساکن نجف (متوفی ۱۳۶۶)، کتاب تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة را در این زمینه تألیف کرد. وی (ص ۳۱-۳۵) توضیح داد که حکومت امانتی غیردائم در دست حاکم است که در آن مردم نه ملک حاکم بلکه شریک وی در قدرت‌اند و این شراکت مستلزم پاسخگویی صاحبان قدرت است. به نظر نائینی (ص ۱۳۵) یکی از وظایف لازمه اداره امور، تجزیه (تفکیک) قوای مملکت است تا هر یک از شعب وظایف خود را تحت ضابطه و قانون صحیح علمی منضبط کرده و اقامه آن را با مراقبت کامل در عدم تجاوز از وظایف مقرر به عهده کفایت و درایت مجریان در آن شعبه بسپارد. سیدعبدالرسول مدنی کاشانی، از علمای مدافع مشروطیت، نیز در رساله انصافیه (ص ۸۱) تفکیک قوا به سه قوه را از ارکان مشروطه می‌داند و در عین حال به برتری قوه مقننه بر مجریه اعتقاد دارد. ابوطالب بهبهانی نیز با تفکیک قائل شدن بین قوه مجریه و مقننه و ضرورت آن، معتقد است که «هر قدر دول منظمه در افتراق این دو سعی کنند، در ترقی و رفعت و مکت دولت و ملت از سایرین پیشترند» (ص ۲۶۴). شیخ فضل‌الله نوری (ج ۱، ص ۱۱۰-۱۱۱، ۱۵۵)، از مخالفان مشروطه، بیشترین اعتراض را به تأسیس قوه مقننه داشت. از نظر او امور شرعی، یعنی اِفتا و صدور احکام قضایی و استنباط احکام کلیه و امور عامه بر عهده نایبان امام زمان، یعنی فقیهان، است و حال آنکه از جمله مواد مشروطه تقسیم قوای مملکت به سه شعبه است. اولی قوه مقننه است و این بدعت و ضلالت محض است زیرا در اسلام برای احدی تقنین جایز نیست (ج ۱، ص ۱۱۳-۱۱۴). سیدجعفر دارابی کشفی، از فقهای عصر قاجار، نیز اگر چه از لحاظ نظری حکومت را شایسته فقیهان کامل دانسته است اما با توجه به نادر بودن و عدم بسط ید ایشان، به نحوی به تفکیک امور حکومتی در حوزه شاهان و فقیهان قائل شده که در آن ولایت انتصابی فقیهان را در شرعیات، از جانب امام معصوم، و سلطنت مسلمانان صاحب شوکت را در عرفیات به رسمیت می‌شناسد (به نقل کدیور، ص ۷۰-۷۳). باید توجه داشت که این نوع تفکیک به طور ماهوی با تفکیک کلاسیک قوا متفاوت و به نظریه دو شمشیر نزدیکتر است. در قانون اساسی مشروطیت ایران و متمم آن، تفکیک قوا به نحو خاصی مطرح شده است. اصل ۲۷ متمم قانون اساسی



مشروطیت ایران قوای کشور را به سه قوه تجزیه (تفکیک) می‌نماید: قوه مقننه (شامل شاه و دو مجلس)، قوه قضائیه (شامل محاکم شرعیه و عدلیه) و قوه اجرائیه که مخصوص شاه است. اصل ۲۸ این قانون، قوا را همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل معرفی می‌کند و در عین حال، شاه را هم در قوه مجریه هم در قوه مقننه دارای حق می‌شمارد. بعلاوه، به‌رغم اختیارات محدودی که برای شاه در قانون اساسی مشروطیت در نظر گرفته شده است (اصل ۵۷ متمم) و وزرا بر اساس اصلهای ۶۱-۶۴ و ۶۷-۶۴ متمم قانون اساسی در برابر دو مجلس مسئول‌اند، برخی اختیارات شاه (مانند اختیار انتصاب نیمی از نمایندگان مجلس سنا بر اساس اصل ۴۵ قانون اساسی و اجازه انحلال دو مجلس که بر اساس اصلاحیه مصوب ۱۳۲۸ اصل ۴۸ قانون اساسی به او داد شد و همچنین اختیارات او در انتصاب مقامهای عالی قوه قضائیه)، باعث مخدوش شدن تفکیک قوا شده است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی (بهمن ۱۳۵۷) و تأسیس نظام جمهوری اسلامی در ایران، قانون اساسی جدید تدوین شد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، که بر پایه نظریه ولایت فقیه شکل گرفته، نیز نظام تفکیک قوا پذیرفته شده و تبیین‌کننده شکل حکومت جمهوری اسلامی ایران است. طبق اصل ۵۷ قانون اساسی، قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت‌اند از قوه مقننه، مجریه و قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت عمل می‌کنند و این قوا مستقل از یکدیگرند. قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی، متشکل از نمایندگان منتخب مردم (اصل ۵۸ قانون اساسی) و قوه مجریه، جز در مواردی که مستقیماً بر عهده رهبری (ولی فقیه) است، از طریق رئیس‌جمهور منتخب مردم و وزیران اعمال می‌شود (اصل ۶۰ قانون اساسی). قوه قضائیه را دادگاهها اعمال می‌کنند که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شوند (اصل ۶۱ قانون اساسی). شماری از دانشمندان معاصر، پس از طرح نظام جمهوری اسلامی ایران، از سوی امام‌خمينی که خود مبدع نظریه ولایت مطلقه فقیه بود، به تبیین ماهیت این نظام و جایگاه نهادهای حکومتی و تعامل قوا با یکدیگر پرداختند. در این میان، آرای محمدباقر صدر، حسینعلی منتظری، محمدحسین بهشتی و محمدتقی مصباح یزدی در خور توجه است. محمدباقر صدر (شهادت در فروردین ۱۳۵۹) در نظریه «خلافت مردم با نظارت مرجعیت»، نظامی را معرفی می‌کند که دارای سه قوه حاکمه است و در آن هیچ مرجعی بالاتر از رأی مردم و فراتر و ناظر بر این سه قوه وجود ندارد و مردم خلیفه خدا بر روی زمین‌اند. با این حال در نظریه او قوه قضائیه زیر نظر مرجعیت ایفای وظیفه می‌کند و تنها نهادی است که خارج از خلافت مردم قرار دارد. مردم در قوه مقننه این نظام نقش بیشتری دارند و وظیفه فقها تنها تشخیص حکم است نه موضوع و در احکامی که فقیهان اختلاف نظر دارند مجلس می‌تواند فتوایی خاص را انتخاب کند. همچنین احکام متغیر منطقه‌الفراغ (محدوده‌ای که شارع قانون‌گذاری در آن را به مردم سپرده است) نیز به عنوان قانون از سوی مجلس وضع می‌شود (صدر، ص ۲۲-۲۵). در نظر او نقش فقها بیشتر نظارتی است تا اجرایی (کدیور، ص ۱۳۹-۱۴۰). صدر (همانجا) دولت حاصل از این نظریه را جمهوری اسلامی می‌نامد. منتظری نیز در نظریه ولایت فقیه خود تفکیک قوا را می‌پذیرد. به نظر او (ج ۲، ص ۵۱-۵۲) معنای ولایت این نیست که امام یا ولی فقیه شخصاً متصدی تمام اعمال و مسئولیتهای حکومتی شود بلکه در عین اینکه او مسئول و مکلف تمام امور و قوای سه‌گانه در حکومت است، قوای سه‌گانه یاری‌دهندگان وی در ایفای این وظیفه‌اند و او به منزله رأس مخروط است. در نظریه منتظری (ج ۲، ص ۵۸) قوه قضائیه باید مستقل از سایر قوا باشد، زیرا حکم و قدرتش حتی شامل اعضای قوای دیگر هم می‌شود؛ بنابراین، تعیین ریاست این قوه با ولی فقیه است. به نظر محمدتقی مصباح یزدی (ج ۲، ص ۱۲۶-۱۲۸) تنها راه مبارزه با مفساد (بویژه استبداد) وجود نهادی در رأس حکومت است که دارای تقوا باشد. بعلاوه، وجود او برای رفع ناهماهنگیها و پیشگیری از

تداخل تصمیمات و بروز اختلاف بین قوا ضروری است. با این حال، از آنجا که فعالیتهای حکومتی از تنوع فراوانی برخوردارند او تفکیک قوا را می‌پذیرد. در هر حال، با وجود ولی‌فقیه در رأس نظام جمهوری اسلامی، این نظام با نظام کلاسیک غربی تفاوت ماهوی دارد. در نظام غربی، قدرتی مافوق قوای سه‌گانه وجود ندارد و قوا خود قدرت یکدیگر را تعدیل می‌کنند، اما در نظام جمهوری اسلامی، به موجب اصل پنجم و ۵۷ قانون اساسی، این قوا زیر نظر ولایت امر و امامت امت عمل می‌کنند. به همین دلیل به نظر محمدحسین بهشتی، که در مجلس خبرگان تدوین اولین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نقش مؤثر داشت، مناسبترین نام برای این نظام، «نظام امت و امامت» است که با هیچیک از عناوینی که در کتابهای حقوق اساسی یا حقوق سیاسی آمده است قابل تطبیق نیست (ص ۱۵)؛ نیز رجوع کنید به ولایت فقیه \*؛ جمهوری اسلامی ایران، حکومت \*؛ قانون اساسی \*). منابع: علاوه بر قوانین اساسی کشورهای مسلمان مذکور در متن مقاله؛ فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون: عصر سپهسالار، تهران ۱۳۵۶ ش؛ ابن‌خلدون؛ احمد امین، زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث، بیروت: دارالکتاب العربی، [بی‌تا.].؛ علی اوملیل، الاصلاحیة العربیة و الدولة الوطنیة، بیروت ۱۹۸۵؛ عبدالاله بلقزیز، الدولة فی الفکر الاسلامی المعاصر، بیروت ۲۰۰۲؛ حسن بنا، مجموعه رسائل الامام الشهید حسن البنا، بیروت [بی‌تا.].؛ ابوطالب بهبانی، منهاج العلی، در رسائل سیاسی عصر قاجار، ج ۱، چاپ غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۰ ش؛ محمدحسین بهشتی، مبانی نظری قانون اساسی، تهران ۱۳۷۸ ش؛ وهبه مصطفی زحیلی، الفقه الاسلامی و ادلته، دمشق ۱۴۰۴ / ۱۹۸۴؛ محمدباقر صدر، الاسلام یقود الحیاة، کتاب اول: لمحة فقهیة تمهیدیة، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، [بی‌تا.].؛ طباطبائی؛ رفاعه رافع طهطاوی، مناهج الالباب المصریة، مصر [بی‌تا.].؛ علی عبدالرازق، الاسلام و اصول الحکم: بحث فی الخلافة و الحکومة فی الاسلام، نقد و تعلیق ممدوح حقی، بیروت ۱۹۷۸؛ محمد عماره، الدولة الاسلامیة بین العلمانیة و السلطة الدینیة، قاهره ۱۹۸۸؛ لويس عوض، تاریخ الفکر المصری الحدیث، [مصر] ۱۳۸۸-۱۳۸۹؛ برهان غلیون، نقدالسیاسة: الدولة و الدین، بیروت ۱۹۹۱؛ راشد غنوشی، الحریات العامة فی الدولة الاسلامیة، بیروت ۱۹۹۳؛ فضل‌الله نوری، مجموعه‌ای از رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات، ... و روزنامه شیخ شهید فضل‌الله نوری، گردآورنده محمد ترکمان، تهران ۱۳۶۲-۱۳۶۳ ش؛ داود فیرحی، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام: دوره میانه، تهران ۱۳۷۸ ش؛ سیدقطب، معركة الاسلام و الرأسمالیة، قاهره ۱۹۹۳؛ محمد وحید قلفی، مجلس و نوسازی در ایران: ۱۳۱۱-۱۳۰۲ ه. ش.، تهران ۱۳۷۹ ش؛ مهران کامروا، «تحلیل ساختاری از دولتهای غیردموکراتیک و آزادسازی سیاسی در خاورمیانه» در دموکراسی و جامعه مدنی در خاورمیانه، گردآوری و ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: روزنامه سلام، ۱۳۸۰ ش؛ محسن کدیور، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، تهران ۱۳۷۶ ش؛ عبدالرحمان کواکبی، الاعمال الکاملة للکواکبی، چاپ محمد جمال طحان، بیروت [۱۴۱۴ / ۱۹۹۴]؛ همیلتون الگزاندر راسکین گیب، اسلام: بررسی تاریخی، ترجمه منوچهر امیری، تهران ۱۳۶۷ ش؛ علی‌بن محمد ماوردی، الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة، چاپ خالد عبداللطیف سبع‌العلمی، بیروت ۱۴۱۰/۱۹۹۰؛ عبدالرسول مدنی کاشانی، رساله انصافیة، [کاشان] ۱۳۷۸ ش؛ محمدتقی مصباح، نظریة سیاسی‌اسلام، [قم] ۱۳۷۸ ش -؛ ملکم، مجموعه آثار میرزا ملک‌خان، قسمت ۱، چاپ محمد محیط‌طباطبائی: کتابچه غیبی، یا، دفتر تنظیمات، تهران ۱۳۲۷ ش؛ حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، قم ۱۴۰۹-۱۴۱۱؛ ابوالاعلی مودودی، نظریة الاسلام و هدیه فی‌السیاسة و القانون و الدستور، بیروت ۱۹۸۰؛ محمدحسین

نائبی، تنبیه الامة و تنزیه الملة، یا، حکومت از نظر اسلام، به ضمیمه مقدمه و پاصفحه و توضیحات به قلم محمود طالقانی، [تهران] ۱۳۷۸ ش.

نظر شما

ایمیل:

آدرس ایمیل...

متن

نظر شما ...

ارسال

صفحه اصلی (/) درباره ما دانشنامه جهان اسلام انتشارات (/bookCategory/) اطلاع رسانی (/about/EttelaResani/)

مدخل (/Madkhal/paging/) مقالات (/article/paging/) کتابخانه (http://۱۹۱.۱۶۸.۱۰۰.۲/site/biblio)

تمام حقوق مادی و معنوی این سایت متعلق به بنیاد دایرة المعارف اسلامی می باشد.